

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

هشتم مرداد پنجاه و هشت

استاد مسعود ریاضی

مادیات و معنویات در زندگی

مادیات و معنویات مثل جسم و روح باید همکاری داشته باشند. اگر مادیات و معنویات با هم مقابله کنند، حتما معنویات شکست می خورد. پس انسانهای روحی برجسته نباید این مسئله یادشان برود که جسم عالم و مادیات و پول و سلطنت هم مال خداست و آن‌ها مامورین مادی دنیا هستند و این‌ها مامورین معنوی می باشند. هرگاه اکثریت مردم زمین، طالب حقیقت و معنویت بشوند، آنگاه زمین میراث بندگان شایسته خدا می شود. هرگاه در زمین، مردم بیشتر مادی و دنیا پرست باشند، پیغمبرها موفق نیستند و ضعیفند، زیرا امت آن‌ها کم است.

مردمی که بخواهند دور هم بنشینند و معنویات بگویند، نمی توانند توپ و تشر و انفجار کنند. این حرف بزرگی است. درویش برای اینکه جذب شیخ خود هستند، خیال می کنند، زمین و زمان به اراده این شیخ می گردد، حال اینکه مشایخ از نظر مادی خیلی ضعیف هستند. باید بدانیم در طول تاریخ و دنیا، ضعیف ترین مردم، عارفان هستند، تا زمانی که مردم رشد کنند و هر آدمی بخواهد و بتواند که دو ساعت به مادیات و ده ساعت به معنویات بپردازد. حال آنکه امروز ده دقیقه معنویات و بقیه مادیات است. منتهی گاهی درویشها و بزرگان این مسئله را فراموش می کنند. مثلا عده ای می گویند، این حافظ و یا فروغی بسطامی چرا تملق گفته اند، نمی توانستند نکنند؟ غزل در مقابل اسلحه چکار می تواند بکند؟ مثلا فروغی بسطامی گفته: "شعرت ز شاه فروغی شرف گرفت" حالا چهار تا روشنفکر ایراد می گیرند، که چرا سعدی تملق گفته است؟ خوب چه می کرد؟ دیوانش به چاپ نمی رسید و نابود می شد؟

اقتضای بشریت این است که بگوید، خدا نیست و هنوز هم این حال و اقتضا هست. با سی و سه سال کار و سیزده سال ادعای دستگیری، هنوز نتوانستم آن طور که باید موثر باشم. یک وقت مبارزه سیاسی می کردم، کسانی دور من بودند که همه قاطع و محکم بودند، چون در امور مادی بود. آن‌ها از جان گذشتگی می کردند و احساس نیاز داشتند، ولی برای کارهای معنوی همان‌ها ضعیف هستند و این واقعیت است و نباید فراموش بشود. کسانی، به طرف دین می روند که اگر نروند، به طرف تریاک، حشیش و هروئین کشیده خواهند شد. همیشه بین خانقاه و زندان و چوبه دار رابطه نبود. حسین منصور حلاج که از ذهن شما گذشت، یک مبارز سیاسی بود که همه عرفا لعنتش کردند.

گفتم آن یار کز و گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد

این از ترس جان است که آرامش عارف بهم نخورد و در صورت افشای راز، چون عارف دنبال آرامش است و نمی خواهد مرافعه به دست خودش بدهد. اصولا فلسفه گرایش انسان به معنویات فرار از قیل و قال و احتیاج مبرم به مردن، آسایش و سکون است. پس عارف اهل سیاست نیست، اهل شعار دادن و دعوا و آدم کشتن و زندان رفتن و محاکمه و بازجویی و اینها نیست. پس هر جا درگیری شود، فرار می کند. بزرگ عارف تاریخ بشر عیسی مسیح (ع) می گوید: "هرگاه طرف راست صورت تو را زدند، طرف چپ را بگیر" یعنی: "زیر شمشیر غمش رقص کنان خواهم رفت". عارف بزن بهادر کشمکش کن، نداشته ایم. بعد هم یک خداشناس تمام جهان را مظاهر حق می داند، با چه کسی دعوا کند؟

خمینی در سه شب تفسیر سوره حمد گفت: "همه موجودات عالم اسمالله هستند. عارف هر چه می بیند، درست و حق است، ناحساب و نامیزان نمی بیند که خلقتش تنگ شود. اصولاً هر چه پیش آید، می گوید خودم خواستم، این جور بشود. اینست که عوام بدون اینکه بدانند، می گویند:

"آبا عبدالله (ع) روز الست، خودش خواست که شهید بشود. یا عیسی (ع)، خودش خواست نثار امتش بشود و به خاطر آمرزش گناهان آن‌ها به صلیب کشیده شود. پس رابطه دین و سیاست روشن شد.

دین به سیاست کاری ندارد، زمانی دین و سیاست یکی می شوند و آن زمانی است که همه مردم زمان، عارف خواه بشوند. حالا رابطه دین و سیاست غیر مستقیم است، ولی بعداً مستقیم می شود. همان جور که حساب مادیون با معنویون جداست. عارف می گوید اگر دزد، دزدی کرد، پرخاش نکن، آن روزی اش بوده ندزدیده است. روزی او این جور حواله شده که تو عمری زحمت بکشی، جمع کنی و او یک شبه بیاید و ببرد و تو انباردار او بوده ای. پس چطور یک خداشناس و موحد می تواند در امور سیاسی و انتظامی دخالت کند.

خوب حالا ببینیم ماعقب چه می گردیم ؟ آیا می توانیم راهی را که عرفا رفتند، طی کنیم؟ ما همین که به یاد آن ها باشیم و دشنامشان ندهیم و به ضررشان کاری نکنیم، با ایشان طرف نشده و بد نگوییم، دوستدار مولوی و منصور حلاج باشیم و موحدین را احترام کنیم، آیا در زمره آن ها هستیم؟ یا باید از هوی و هوس و مادیات و شهرت ببریم و رنج و شکنجه های جسمی برای خود بخریم و ترک مادیات دنیا را بکنیم و خوار شدن و شکست و عقب ماندگی را انتخاب کنیم؟ صد البته این کار سخت است.

یک روزگاری بر بشر می آید، که واقعا به مادیات دنیا علاقه ای ندارد و اموراتش هم می گذرد. وحدت نوین جهانی می گوید: جهان را باید تعدیل کرد. هر فرد باید همه کارهایش را متعادل بکند. اگر سیگار می کشد، متعادل بکشد و متعادل به هوی و هوسش عمل کند، به معنویات پردازد، صفای نفسش را هم در نظر بگیرد. در این مکتب ریاضت شاق توصیه نشده است. شدت عشق به مکتب و کارهای روحی این هوی و هوسها را از بین می برد، پس اول باید انسان عاشق بشود.

آنگه رسی به دوست که بی خواب و خور شوی خواب و خورت ز مرحله عشق دور کرد

پس حتما باید عشق پیش بیاید و این عرفان علمی است که من برایت بیان می کنم و گذشتگان به حرف گفته اند و اما عمل اینست. مرشد هیچ کاری ندارد، جز اینکه با یک سلسله فرمولها و برنامه ها طالب را عاشق خودش کند و طالب، هیچ وظیفه ای ندارد، جز اینکه این نطفه عشق را که در دلش پرورده شده، نگهدارد و در پرورشش کوشش کند و هر دو کار فرمول فیزیکی و علمی دارد، نه متافیزیکی. مرشد طالب را جووری عاشق می کند، که تمام توجه اش از مادیات برداشته می شود. اگر بتواند این رابطه را حفظ کند، کار خود را به احسن انجام داده. و اما کار مریدی: او باید دقت کند که این عشق را از دست ندهد، در این صورت به او سالک می گویند. او باید عشقش روز به روز شعله ورتر بشود. ذکر مرید، یاد مرشد و ذکر مرشد یا مرید است. اصلاً عرفا این را نمی دانند که فرمولی است فیزیکی و خیال می کنند، چاپلوسی است.

"فاذکرونی اذکرکم" آیه ای است از قرآن "یاد کنید مرا، تا شما را یاد کنم" اگر یک قدم به طرف خدا، بروی، ده قدم به طرف تو می آید، بعد می گوید: "و اشکروالی و لا تکفرون" "اینکه به یاد من بودی و من هم به یاد تو، این ارتباط که برقرار کردی، شکر کن". اگر شکر کردی این یاد اضافه می شود. چون آن شکر خودش یاد است، و باز من به یاد تو می افتم و تزداد و تضاعف پیدا می کند. آنگاه قرآن می گوید: "اگر فراموش کردی و کفر ورزیدی، یک وقت حس می کنی، در عذاب شدیدی هستی". این فشردگی و عصبانیت چیست؟ حالت بی عشقی است و دل مردگی و بی عشقی عذاب دردناکی است.

پس ببینید ضامن نگهداری هم در خودش است. حالا وظیفه ات این است:

پناه بردن- وصل- اتصال جریان- شاد می شوی و... اذکروئی... و اشکروالی... و همین طور تا یک جا قرآن می گوید: "و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا"- "که هر کس از یاد معشوق غافل شود و او را فراموش کند معیشت او ضنکا می شود." "ضنکا" حالت پرس و فشار همه جانبه است، یعنی از داخل ذرات، فشار همه جانبه وارد می آورند، حس کرده اید که ضنکا به چه می گویند؟ پس هر کس مرا فراموش کند و به خود خواهی پردازد، زندگی را طوری بر او تنگ می گیریم که به فشار قلب و... مبتلا شود و به طور قطع و یقین هر کس از یاد خدا و خط سرنوشت غافل شود، دچار این وضع می شود.

بگذریم، درباره مرشد و مرید بود. هر وقت به یاد خدا افتادی، بدان به یاد توست. مثل رابطه آدم با اعضای بدنش است. شما یادت می رود که ناخن داری، ولی وقتی ناخن را زیاده تر از حد معمول بگیری، احساس درد می کنی و این درد یاد است. پس درد چیز خوبی است و آدم را به یاد خدا می اندازد. آدم بی درد، خیلی بد است. شما از عرفای بزرگ هیچ کدام را نمی بینید که یک درد دائمی

نداشته باشد. به سقراط زن بد اخلاق می دهد و به بنده قرض و بدهی عنایت کرده است. من قطعا جزو عرفا هستم، خیلی کم یادم می رود که خدا هست. الحمدلله رب العالمین. صد عشق را که نمی شود در دل نگاه داشت.

با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

چه می شود که آدم مرشد می شود؟

صوفیه و عرفا و دراویش سعی کرده اند نگویند و این را جزو اسرار گذاشته اند، که مردم نفهمند، و این تنها یک کلمه است که فرد، خودش باشد. ممکن است چهل سال ریاضت بکشد و به این مرحله نرسد، خیلی سخت است. ولی این خود بودن، به آدم آرامش می دهد. چه می شود که تو آرامش نداری؟ می خواهی فیلمی بدهی که خودت آن نیستی. خود بودن مهم است، نمی دانم روی این مسئله فکر کرده اید یا نه؟ علت تمام بیماریهای جسمی و روانی خود نبودن است. حال خود بودن، همان خدا بودن است. یک دم به خود بیا که اگر به خود آیی به خدا می رسی.

خودشناس، خداشناس است و هر کس به این مرحله برسد، راحت است. یعنی فنا فی الله می شود و غیر خدا در گیتی نمی بیند. این حال، حال فنا فی الله و بقا بالله است که در این هستی، غیر خدا نبینی. خوب وقتی همه خداست، همه جلوه های خداست. هرچه هست، خداست. در طول تاریخ همه نوع رژیم و حکومت بوده است. ولی حالا می بینیم که از سراسر جهان بارقه ها و فروغهایی معنوی تجلی می کند، که باز خدا هست.

آیا آن کس که به مقام فنا فی الله و بقا بالله می رسد، دیگر غفلت نمی کند و اتصال او همیشگی است؟

جواب هم منفی است و هم مثبت و هنوز کسی جواب این سوال را نداده است. منفی است، به دلیل این که او هم مثل همه بندگان خدا گاهی وصل و گاهی قطع است. اما تعداد مراتب قطع بودن او خیلی کم است، مثلا در بیداری اگر قطع نباشد، در خوابهای طبیعی قطع می شود و یا اگر در خوابهای طبیعی وصل باشد، در بیهوشی و بیماری، ممکن است قطع شود.

گو اینکه امیرالمومنین(ع) می فرماید: "از مشخصات قطب است که در خواب و بیداری و بیماری و بیهوشی، خوردن و مسافرت و زندان و عصبانیت و... هیچوقت قطع نشود."

می گویم برای هرکس حتی امیرالمومنین هم گاهی غفلت و انقطاع پیش می آمده است. زیرا اگر نیاید، تکامل متوقف می شود.

من رشته محبت تو پاره می کنم شاید گره خورد به تو نزدیکتر شوم

خود گناه و غفلت، باعث می شود که طرف به توبه و انابه رو کند و نزدیکتر شود. وقتی می بیند وصل است، مغرور می شود. در اثر غرور سیمش می برد و خود غفلت مایه و ماده کمک و تازیانه ای است که به سر سالک یا مرشد می خورد که بتواند راه را برود.

اما بعد از فنا و زمانی که به بقا می رسد، همیشه وصل است. به این اعتبار که مرشد چون مورد عنایت و روزی دهنده مرید است، مرید همیشه متوسل به اوست و منتظر معجزه است و خدا روزی مرید را که باید حواله بدهد، می دهد و مرید به کار مرشد، کاری ندارد، با یک حال نیاز و تقاضا و تمنایی به در خانه مرشد می رود. چه کسی جواب می دهد؟ این مرشد نیست، خداست چون گروهی به او متوجه هستند و او را مظهرالله می دانند، الله آن ها را محروم نمی کند.

آقای عبدالله مدبر(ره) بعد از عوض کردن سی و پنج یا سی و شش مذهب و دین اواخر عمر، وحدتی شد. ایشان نقل می کرد: در برمانیای هندوچین، در جنگ اول جزو اسرای جنگی در اردوی کار بودیم. دو سال ماندیم. چون من درویش قادری بودم، دستور داشتم ادیان مختلف را بگردم. مرا به معبدی بردند. پیرزنی بودایی نشسته بود و به قدر دو کیلو پیاز داشت. از راهنما پرسیدم، از پیرزن بپرس چرا گریه می کند و قضیه چیست؟ پیرزن گفت: پسر بیست و هشت ساله ای دارم که مبتلا به سل شده، تمام دکترهای مسیحی او را جواب کردند. پریشب خون بالا آورد. به بت خودش متوسل شده. همه دارائیش دو کیلو پیاز بوده که نذر کرده و خوابیده، روح این بت به خوابش آمده و گفته: بی بی بچه ات را شفا دادم. بیدار شده، دیده پسرش صدا می کند و می گوید: گرسنه ام، غذا می خورد و تا نزدیک ظهر می خوابد و حالا شفا یافته است.

ببینید پیرزن می گوید، روح بت، پسر را شفا داد. این مطرح نیست که سید یا عام یا علی الهی، یا مرشد، سنگ، چوب، حجرالاسود باشد، در گرفتن فیض، مرید از نفس خودش کسب می کند. فیزیک الهی و روحی می گوید: تمرکز قوای دماغی، روح را تجلی می دهد.

مثل موسی و فرعون که قرار مباحله و گذشتن از آب رودخانه گذاشتند. موسی و فرعون هر دو اهل کارهای روحی بودند. موسی به قدرت حق، بر آب غلبه کرده بود اما فرعون حریف نمی شد. او فهمید فردا رسوا می شود، موسی نیز دچار غرور شد، دشمن را کشته حساب کرد، راحت خوابید و دعا نکرد. فرعون به دعا نشست که پروردگارا تو خودت می دانی که من هیچم، تو خود خواستی، یعنی تو قادر بودی، کار بکنی که این افراد به من بر خورد نکنند، اگر هم گاهی تجلیاتی کرده ام، که مردم مرا خدا می دانند، باز از ناحیه توست. فرعون حقیقی، تو هستی، من چه هستم. در این حال شکسته شد و فنا شد.

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم	گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف درکنارش به جان پرورید

به محض اینکه فرعون شکسته شد (عرفا رندند یعنی دست خدا را خوانده اند و می دانند چه بگویند) سیم وصل شد و فردا موسی و فرعون مساوی شدند. هم قبطی و هم سبطی همه از رودخانه گذشتند. وحی آمد که موسی دیشب ما را فراموش کردی (بله در حال گرفتاری توجه و توسل پیش می آید) موسی تو را برای بیداری فرستادیم، تو مامور بیداری هستی، اما دیشب فرعون شدی.

شاهزاده حشمت السلطان هفت نوبت در شبانه روز سر ساعت مقرر عبادت و توجه داشت. یک نوبت هشت تا هشت و نیم بعد از ظهر، باور کنید چهار سال تمام از کتابخانه وحدت که می آمدیم، در اتوبوس تا به تهرانپارس می رسیدیم، او مشغول توجه بود و من هم عشق می کردم. یک نوبت یازده تا یازده و نیم شب، اگر مهمانی یا عروسی هم بود، او حالش را می کرد. یک نوبت یک و نیم تا چهار و نیم بامداد، طی شصت سال از آن غفلت نمود. یک نوبت پنج و نیم تا شش صبح، یک نوبت ده صبح و ...

در جوانی توبه کردن شیوه پیغمبری است ورنه هر گبری به پیری می شود پرهیزگار

عبادتش را منظم سر ساعت، به شیوه ای انجام می داد که کسی متوجه نشود (ساعت توجه را باید تنظیم کرد و از خودنمایی در عبادت باید پرهیز نمود) شبی وقتی از اتوبوس پیاده شدیم و او عینک را برداشت و گفت یزدان نیرو بخشد. خدایا، چه نوری و رحمتی در آن دو چشم دیدم، مجذوب و مست، حال شعر به من دست داد و زمزمه کردم:

دوش نبودی که من ساغر صهبا زدم	باده وصل بتی مهوش و زیبا زدم
ساغر می چشم او جذبه چشمان شراب	من به چنین ساغری باده حمرا زدم
تا که شدم مست می.....(کامل شده شعر در بخش اشعار موجود است)	

پس ساعت عبادت و توجهتان را معین کنید. و همان طور که به مادیات می پردازید، به معنویات نیز پردازید و بدانید، مادیات بدون معنویات و معنویات بدون مادیات ضایع و باعث پس رفت انسان می شود.